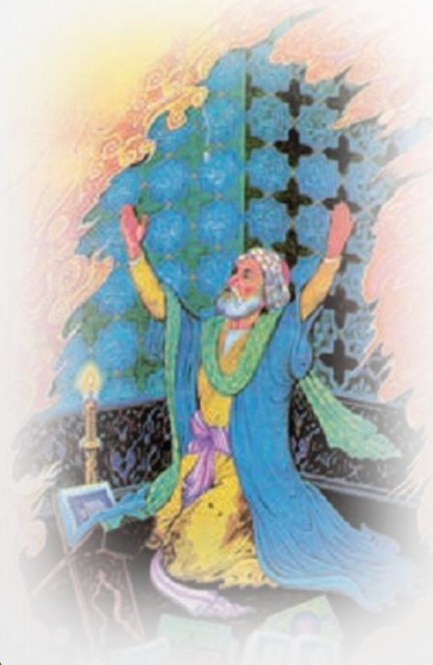


فصل ۱

ادبیات فارسی

فصلنامه

مفهوم شعر



نویسنده :

امیر حسین محمودی

AMIRMASTER.TK

AMIRMASTER.TK

## ستایش: مستوره کردستانی

- ای نام نکوی تو، سر دفتر دیوان ها وی طلعت روی تو، زینت ده عنوان ها
- ای خدایی که نام نیکوی تو در اول کتاب شعر شاعران است.
- و ای خدایی که روشنایی روی تو زیبا کننده عنوان ها است

## ستایش: بوستان، سعدی

- به نام خدایی که جان آفرید سخن گفتن اندر زبان آفرید
- به نام خدایی که جان را آفرید.
- و به او سخن گفتم یاد داد (تلمیح: آیه ۳ و ۴ سوره رحمان)
- خداوند بخشنده دستگیر کریم خطابخش پوزش پذیر
- خدایی که بخشنده و کمک کننده است.
- کریم و آمرزنده و پوزش پذیر است.
- پرستار امرش همه چیز و کس بنی آدم و مرغ و مور و مگس
- همه چیز و همه کس مثل انسان ها، پرندگان و مورچه و مگس فرمانبردار خدا هستند. (تلمیح: آیه ۸۳ سوره آل عمران)
- یکی را به سر، برنهد تاج بخت یکی را به خاک اندر آرد ز تخت
- بر سر یکی تاج و شانس و اقبال می گذارد (یک را به سعادت می رساند).
- و یکی را از تخت (تخت سروری) به زمین می آورد (یکی را خوار می کند).
- گلستان کند آتشی بر خلیل گروهی بر آتش برد ز آب نیل
- آتش نمرود را بر حضرت ابراهیم گلستان می کند.
- و فرعونیان را در آب نیل غرق می کند (و به آتش دوزخ می برد).
- (تلمیح: داستان حضرت ابراهیم و موسی)

• به درگاه لطف و بزرگیش بر بزرگان نهاده بزرگی ز سر  
• بزرگان در برابر خدا بزرگی شان را از یاد می برند (فروتنی می کنند).

جهان، متفق بر الهیتش فرو مانده از کنه ماهیتش  
• جهانیان در اقرار به خدایی خدا هم فکرنده.  
• اما از شناخت حقیقت ذات خدا عاجزند. (تلمیح آیه ۶۴ سوره تقابل)

بشر، ماورای جلالش نیافت بصر، منتهای جمالش نیافت  
• انسان آن چه که بالا تر از جلال او باشد پیدا نکرد.  
• چشم پایان زیبایی او را ندید.

تأمل در آینه دل کنی صفایی به تدریج حاصل کنی  
• اگر در دل که همچون آینه است، اندیشه کنی  
• کم کم صفایی به دست می آوری

محال است سعدی که را صفا توان رفت جز بر پی مصطفی  
• ای سعدی غیر ممکن است که به جز به دنبال راه حضرت محمد (ص) را  
صفایی بتوان رفت. (راه پاکی پیروی از پیامبر است)

### فصل اول: هاتف اصفهانی

چشم دل باز کن که جان بینی آن چه نا دیدنی است، آن بینی  
• از ته دل نگاه کن که اصل را بینی.  
• آنچه را که نمی توانی بینی (خدا را درک کنی).

## درس دوم : صورتگر ماهر: قاآنی شیرازی

راستی را کس نمی داند که در فصل بهار از کجا گردد پدیدار این همه نقش و نگار؟

- به راستی کسی نمی داند که در فصل بهار
- این همه نقش و نگار از کجا پدید می آید.

عقل ها حیران شود کز خاک تاریک نژند چون برآید این همه گل های نغز کامکار؟

- عقل ها حیران می شود که چگونه از خاک تاریک سرد
- این همه گل های شاداب و سر حال بالا می آید.

چون نپرسی کاین تماثل از کجا آمد پدید؟ چون نجویی کاین تصاویر از کجا شد آشکار؟

- چگونه است که نمی پرسی که این شکل ها و تصاویر از کجا پدید آمد؟
- چرا جست و جو نمی کنی که این تصاویر از کجا آشکار شد؟

برق از شوق که می خندد بدین سان قاه قاه؟ ابر از هجر که می گرید بدین سان زار زار؟

- برق از شوق چه کسی این گونه قاه قاه می خندد؟
- ابر از دوری چه کسی این گونه زار زار گریه می کند

کیست آن صورتگر ماهر که بی تقلید غیر این همه صورت برد بر صفحه هستی به کار؟

- آن نقاش ماهر کیست که بدون تقلید از دیگران
- این همه تصویر در صفحه هستی به کار می برد؟
- (اضافه تشبیهی: هستی به صفحه نقاشی تشبیه شده)
- (معنی دیگر: که این همه صورت را نقاشی می کند؟)